

شماره ۲۶

بیامد یکی موبدی چرب دست
مر آن ماه رخ را به می کرد مست
بکافید بی رنج پهلوی ماه
بتابید مر بچه را سر ز راه
چنان بی گزندش برون آورید
که کسی در جهان این شگفتی ندید
یکی بچه بد چون گوی شیرفش
به بالا بلند و به دیدار کش
شگفت اندرو مانده بد مرد و زن
که نشنید کس بچه پیل تن
همان دردگاش فرو دوختند
به داور همه درد بسپوختند
شبانروز مادر ز می خفته بود
ز می خفته و هش ازو رفته بود
چو از خواب بیدار شد سرو بن
به سیندخت بگشاد لب بر سخن
برو زر و گوهر برافشانند
ابر کردگار آفرین خواندند
مر آن بچه را پیش او تاختند
بسان سپهری برافراختند
بخندید ازان بچه سرو سهی
بدید اندرو فر شاهنشهی
به رستم بگفتا غم آمد بسر
نهادند رستمش نام پسر
یکی کودکی دوختند از حریر
به بالای آن شیر ناخورده شیر

درون وی آکنده موی سمور
برخ بر نگاریده ناهید و هور
به بازوش بر ازدهای دلیر
به چنگ اندرش داده چنگال شیر
به زیر کش اندر گرفته سنان
به یک دست کوپال و دیگر عنان
نشاندهش آنگه بر اسپ سمنند
به گرد اندرش چاکران نیز چند
چو شد کار یکسر همه ساخته
چنان چون ببايست پرداخته
هیون تگاور برانگیختند
به فرمان بران بر درم ریختند
پس آن صورت رستم گرزدار
ببردند نزدیک سام سوار
یکی جشن کردند در گلستان
ز زاولستان تا به کابلستان
همه دشت پر باده و نای بود
به هر کنج صد مجلس آرای بود
به زاولستان از کران تا کران
نشسته به هر جای رامشگران
نبد کهتر از مهتران بر فرود
نشسته چنان چون بود تار و پود
پس آن پیکر رستم شیرخوار
ببردند نزدیک سام سوار
ابر سام یل موی بر پای خاست
مرا ماند این پرنیان گفت راست
اگر نیم ازین پیکر آید تنش

سرش ابر ساید زمین دامنش
 وزان پس فرستاده را پیش خواست
 درم ریخت تا بر سرش گشت راست
 به شادی برآمد ز درگاه کوس
 بیاراست میدان چو چشم خروس
 می آورد و رامشگران را بخواند
 به خواهندگان بر درم برفشاند
 بیاراست جشنی که خورشید و ماه
 نظاره شدند اندران بزمگاه
 پس آن نامه زال پاسخ نوشت
 بیاراست چون مرغزار بهشت
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 بران شادمان گردش روزگار
 ستودن گرفت آنگهی زال را
 خداوند شمشیر و کوپال را
 پس آمد بدان پیگر پرنیان
 که یال یلان داشت و فر کیان
 بفرمود کین را چنین ارجمند
 بدارید کز دم نیابد گزند
 نیایش همی کردم اندر نهان
 شب و روز با کردگار جهان
 که زنده ببیند جهانبین من
 ز تخم تو گردی به آیین من
 کنون شد مرا و ترا پشت راست
 نباید جز از زندگانی پیش خواست
 فرستاده آمد چو باد دمان
 بر زال روشن دل و شادمان